

مقایسه و تبیین دموکراسی در اندیشه یورگن هابرماس و کارل پوپر

سید عباس قرشی

دانشجوی دکتری علوم سیاسی گرایش اندیشه سیاسی

چکیده

قرائت کارل ریموند پوپر از مفهوم دموکراسی با رویکرد دیگر متفکران سیاسی، تمایزی معرفت شناختی دارد. مباحث فکری و مناقشات نقادانه پوپر در حوزه اندیشه های سیاسی و دموکراسی، هماهنگ با مفروضات فلسفی اوست. از این دیدگاه او بر ضرورت بازتعریف دموکراسی اصرار می ورزد. از یک طرف برداشت کلاسیک از مقوله مردم را به چالش می کشد و از طرفی، وجه سلبی نقش و جایگاه مردم را بر صورت ایجابی آن ترجیح می دهد. به لحاظ شناخت شناسی و ایستار روشی، متأثر از تلقی پریکلس یونانی (۴۳۰ ق. م) و فهم سقراطی است. به اعتقاد او بنیاد دموکراسی در گفته پریکلس مضمّن است. به این معنا که «ما نمی توانیم همگی حکومت کنیم، بلکه می توانیم درباره آن قضاوت کنیم» پوپر بین فلسفه علم خود و دیدگاه های سیاسی اش، به ویژه درباره دموکراسی، پیوند برقرار می کند. در حالی که دموکراسی از منظر هابرماس تنظیم رابطه صحیح و قانونی میان حقوق مردم و دولت و حتی حفظ آزادی های شخصی و حقوقی افراد در سیستم سیاسی نیست، بلکه اساسا دموکراسی تجلی آمال و مصالح مردم در حوزه های گوناگون عمومی است. هابرماس آشتی و پیوند منافع و مصالح متعارض جامعه و کنشگران با منافی فرا حوزه های را دور از هر گونه اجبار درونی (میان کنشگران) و اجبار بیرونی از سوی دولت مدنظر دارد؛ دموکراسی ای صوری که بر شکاف بنیادین دولت و جامعه مبتنی است و این رابطه فقط از طریق فرآیند دموکراتیک اصلاح می شود.

واژه های کلیدی: پوپر، هابرماس، دموکراسی.

۱. مقدمه

نظریه‌ی دموکراسی در اندیشه‌های مدرن سیاسی با استقبال همگانی روبرو شده و از جذابیت جهانی برخوردار شده است. به رغم چالش‌های فراوری مردم‌سالاری، بحث و کنکاش پیرامون مبانی، آموزه‌ها و تطور مفهومی آن به علت ماهیت پویا و گسترده‌ی مطلوبش همچنان ادامه دارد. اهمیت این مسئله‌ی آنگاه بیشتر به نظر می‌رسد که انگاره‌ی دموکراسی به عنوان یکی از کهن‌ترین اشکال حکومتی در اندیشه‌های سیاسی به شمار می‌رود که عموماً از جانب فیلسوفان سیاسی، بازاندیشی و در معرض بازنگری قرار گرفته است. به عبارتی، نظریه‌ی دموکراسی هنوز هم نزد متفکران اندیشه‌های سیاسی جایگاه و اعتبار خود را حفظ کرده است. از اینرو تحقیق حاضر از یک طرف، در پی مطالعه‌ی تطبیقی آراء و اندیشه‌های سیاسی کارل ریموند پوپر و یورگن هابرماس در باب نظریه‌ی دموکراسی می‌باشد و از طرف دیگر، پژوهش درباره‌ی نظریه‌ی دموکراسی این دو اندیشمند سیاسی و بررسی و ارزیابی انعکاس و تعمیم مبانی فرایافت فلسفی و معرفت‌شناختی‌اشان بر آن، هدف دیگری است که پژوهشگر در این پژوهش دنبال می‌کند. اهمیت این مبحث در نشان دادن پیوند و نسبت نظری میان بنیاد علمی-فلسفی و موازین و آموزه‌های برکشیده از آن با مدل دموکراسی آن دو فیلسوف سیاسی است. از این حیث، سعی بر آن است با بهره‌گیری از منظر رهیافت توصیفی-تحلیلی و مطالعات کتابخانه‌ای، با کاویدن افکار و بازاندیشی آراء و بافت نظری پوپر و هابرماس، مبانی و موازین دموکراسی و مولفه‌های برجسته و نظری آن ایضاح و تبیین گردد و از سوی دیگر، با مطالعه‌ی تطبیقی افکار و اندیشه‌های این دو متفکر سیاسی، الگوی دموکراسی بر مبنای رویکرد فلسفی و مفروضات علمی آنان تجزیه و تحلیل شود؛ به گونه‌ای که منظومه‌ی فکری مستقل و شفاف از مدل دموکراسی، به قصد تعمیق شناخت و دورنمای درک وسیع‌تری از مفهوم دموکراسی و بسط آموزه‌های آن در ساختار فلسفی-سیاسی آرای پوپر و هابرماس عیان و ارائه گردد. تبیین مبانی قوام بخش دموکراسی در چارچوب اندیشه‌های نظری پوپر و هابرماس، در این پژوهش نشان داده است که قرابتی آشکار و نسبتی انداموار و هوشمندانه میان مباحث نظری و مقوله‌ی دموکراسی در اندیشه‌های آنان وجود دارد. از طرفی بارزترین وجوه تفاوت و تشابه مضامین مقوم دموکراسی، در تکوین و تدوین مبانی نظری دموکراسی آنان مضمّن است. هابرماس نظریه‌ی دموکراسی خود را با اتکا به مبانی و اندیشه‌ورزی‌هایش در حوزه‌ی نظری و فلسفی بنیاد نهاده است. پوپر نیز مفاهیم فلسفه‌ی علم خود را به حوزه‌ی فلسفه‌ی سیاسی گسترش داده است. مطابق استدلال پوپر، دموکراسی تنها نظریه‌ی ابطال‌نشده‌ی زمامداری است که در درازمدت به خط مشی اجتناب از استقرار دیکتاتوری و عدم گسترش خشونت می‌انجامد. در واقع، دموکراسی بازدارنده نزد او سالبه‌ی دیکتاتوری و فرایند بطلان آن است. در این راستا، موازین و آموزه‌های برآمده از گستره‌ی تئوری او نظیر جایگزین ساختن اصل ابطال‌پذیری به جای منطق استقرایی و قاعده‌ی اثبات، نقد مبانی تحضّل‌گرایی، فراگرد آزمون و حذف خطا، اصل لغزش‌پذیری، عقلانیت انتقادی، مهندسی اجتماعی تدریجی، نفی و ابطال اصالت تاریخی و روانشناسی‌گری، پاسداشت و حراست از لیبرالیسم و مضامین جامعه‌ی باز و جهان آزاد، تأثیر و بازتاب برجسته‌ای در تدوین نظریه‌ی دموکراسی پوپر داشته‌اند. یورگن هابرماس نیز، با خوانش نوینی از دموکراسی بر آن است تا نوع انسان را از سلطه‌ی عقلانیت ابزاری و قفس آهنین سرمایه‌داری معاصر رها سازد. به باور هابرماس، دموکراسی رایزنانه، همانا کوششی است مفاهیم‌ای برای منازعه‌ی عقلانی بر اساس رهیافت عقلانیت ارتباطی به قصد حصول تفاهم و در نتیجه اجماع پایدار در یک وضعیت آرمانی گفتار. به همین جهت، وی با طرح مقوله‌ی بازسازی در حوزه‌ی اندیشه‌های معرفتی و اجتماعی و ارائه‌ی مجموعه‌ای مفاهیم از قبیل نظریه‌ی پردازی پیرامون سه حیث علایق شناختی، نقد متأملانه‌ی اثبات‌گرایی، بازنگری مفهومی در نظریه‌ی انتقادی، هرمنوتیک تأملی، مباحث زیست‌جهان و حوزه عمومی، منظومه‌ی کنش و بازسازی عقلانیت سرمایه‌داری، گفت‌مان اخلاق مفاهیم‌ای و ایده‌ی وضعیت آرمانی گفتار و مدد گرفتن از آن‌ها، در پی ابتیاع گونه‌ای از دموکراسی است که از آن با عنوان دموکراسی رایزنانه (مشورتی و یا گفت‌مانی) یاد شده است. مطابق یافته‌های تطبیقی این پژوهش، مهمترین وجوه افتراق و اشتراک مبانی دموکراسی پوپر و هابرماس در مقولات و سنجه‌های ذکر شده قابل احصاء و تشریح هستند.

۲. مبانی فکری دموکراسی

لیبرالیسم: لیبرالیسم فلسفه سیاسی دموکراسی محسوب می‌شود و ایدئولوژی لیبرالیسم به مفهوم آزادی شهروندان در سایه حکومت محدود به قانون، اساس دموکراسی است؛ بنابراین دموکراسی از لحاظ فکری ریشه در اندیشه وایدئولوژی لیبرالیسم دارد. عناصر اصلی ایدئولوژی لیبرالیسم مثل: تفکیک قوا - جامعه مدنی - نظارت مردم - آزادی فردی - آزادی عقیده - مالکیت خصوصی - محدود نمودن دخالت دولت متفکرین لیبرالی چون جان لاک، جرمی بنتهام، جیمز میل با تبیین نظریات دموکراسی زیربنای نظام های دموکراتیک را پایه گذاری نمودند.

پراگماتیسم: پراگماتیسم مبنای فلسفی دموکراسی به شمار می‌رود.

پراگماتیسم جنبشی فلسفی است که اعتقاد دارد معنا و حقیقت امور و اندیشه ها را باید در فوائد و نتایج آنها یافت. پس نه می‌توان و نه باید به دنبال حقیقت غایی و نهایی گشت. فایده عملی نظریه ها و اندیشه ها مهمترین ملاک حقیقت آنهاست. اصالت قرارداد: اندیشه ی قرارداد اجتماعی به عنوان اساس نظم سیاسی، یکی دیگر از مفاهیم بنیادین دموکراسی است. این -نظریه اولین بار از طرف حقوقدان نامی هلندی "هوگو کروسیوس" اظهار گردیده و سپس توسط اندیشمندان دیگری همچون توماس هابز (۱۵۸۸-۱۶۷۹)، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴) و ژان ژاک روسو (۱۷۷۸-۱۷۱۲)، سه اندیشمند سیاسی دوران مدرن که در عرصه‌ی اندیشه‌ی سیاسی، به عنوان «اصحاب قرارداد» معروف اند، تشریح شد. این سه اندیشمند کوشش کردند تا اقتدار دولت را بر مبنای قرارداد اجتماعی پایه‌ریزی کنند.

نظریه‌ی قرارداد اجتماعی در پی تبیین خاستگاه دولت می‌باشد و بنیاد این نظریه بر این فرض استوار است که انسان پیش از تشکیل دولت و سازمان سیاسی در حالت و وضعیتی زندگی می‌کرد که از آن به «وضع طبیعی» یاد می‌کنند. در این وضعیت هیچ‌گونه قدرت سیاسی وجود نداشت تا قوانین و مقررات را وضع کند و به اجرا درآورد. قانونی نبود تا به زندگی افراد سامان بدهد و تنها قانون موجود و تنظیم‌کننده رفتار و اعمال انسان‌ها، قانون طبیعی بود؛ بدین معنا که هر انسان زندگی خاص خود را داشت و تنها از آن قواعد رفتاری، اطاعت و پیروی می‌کرد که می‌اندیشید برای پیروی کردن مناسب است.

۳. جستاری بر احوال و آثار کارل ریموند پوپر

کارل ریموند پوپر در ژوئیه ۱۹۰۲ در شهر کوچکی به نام هیملهوف در ناحیه ابرست فیت وین در خانواده ای یهودی از طبقه متوسط دیده به جهان گشود. پدر و مادر پوپر هر دو یهودی بودند اما در جامعه ای با اکثریت مسیحی، هردوی آنان به مذهب پروتستان تغییر کیش داده بودند. پوپر می‌نویسد نخستین کتابی که در ۱۲ سالگی درباره سوسیالیسم خوانده است تأثیر بسیار زیادی بر وی گذاشته است. پوپر عضو انجمن دانش آموزان سوسیالیست بود و در اجتماعات آنان شرکت می‌جست. در سال ۱۹۱۹ بر اثر تبلیغات کمونیست‌ها، خصوصاً این مسأله که آنان صلح طلب و ضدخشونت هستند، به مدت چهار ماه کمونیست می‌شود؛ اما حادثه ای که وی را به ضدیت با کمونیسم کشانید یکی از مهمترین حوادث زندگی وی به شمار می‌رود. وی ثبت نام خود را در دفتر مرکزی حزب کمونیست با عنوان محک زدن معرفی می‌کند و از طرفی اظهار می‌دارد که من در آستانه فرو افتادن در «تله موش ایدئولوژیکی مارکسیسم» یا سیاه چاله روشنفکران قرار داشتم.

اندکی پیش از هفده همین سالروز تولدش با مشاهده خشونت پلیس در تظاهرات سوسیالیست های غیرمسلح و کشتار آنان، نسبت به مارکسیسم مردد گردید. وی با طرح سوالاتی از خود در رابطه با مارکسیسم اعتقاد خودش را به آن متزلزل می‌سازد. وی متوجه می‌شود که عقیده خطرناکی [کمونیسم] را به طور جزمی و غیرانتقادی پذیرفته است. ولذا کمی بیش از ۱۷ سالگی به صف مخالفان مارکسیسم می‌پیوندد. پوپر علت گرویدن خویش (یا تقریباً گرویدن) به مارکسیسم و چگونگی تبدیل شدنش به مخالف مادام‌العمر مارکسیسم را (قبل از ۱۷ سالگی) ادعای گزاف صلح طلبی مارکسیست‌ها و کشته شدن رفقاییش در جریان تظاهرات کمونیست‌ها اعلام می‌دارد. با شدت گیری بحران سال‌های پایانی دهه بیست و آغازین دهه سی و گسترش نفوذ و پیروزی فاشیسم، اتریش را ترک و به زلاندنو رفت؛ وی در سالهای ۱۹۲۷-۱۹۴۵ در یکی از دانشگاه‌های این کشور به

تدریس پرداخت. مهمترین وعده ترین اثرپوپر در فلسفه سیاسی، یعنی "جامعه باز و دشمنان آن" محصول این دوران است به یاری فریدریش هایک، تدریس در مؤسسه اقتصاد لندن به پوپر پیشنهاد شد، وی از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۹ که باز نشسته شد، در کرسی استادی منطق و روش علمی در مدرسه اقتصاد و علوم سیاسی لندن تدریس می کرد. این در حالی بود که در خلال این مدت، هرازگاهی به عنوان استاد مدعو در دانشگاه های آمریکا، استرالیا، ژاپن و اتریش تدریس و به ایراد سخنرانی می پرداخت. وی پس از اقامت در انگلستان، در سال ۱۹۵۷ کتاب فقر تاریخیگری؛ در ۱۹۶۳ حدس ها و ابطالها؛ و در سال ۱۹۷۲ شناخت عینی، ص برداشتی تکامل گرا را به رشته تحریر در آورد. از دیگر آثار مهم او می توان به (۱) جستجوی ناتمام (۱۹۷۶) (۲) خود و مغز آن (۱۹۷۷) (۳) در جستجوی یک دنیای بهتر (۱۹۹۲)، اشاره داشت. همچنین باید به مؤخره ای بر منطق اکتشاف علمی درسه جلد اشاره کرد:

الف) جهان باز: برهانی برای عدم موجبیت ۱۹۸۲

ب) نظریه کوانتوم و اختلاف نظر در فیزیک ۱۹۸۲

ج) رئالیسم و هدف علم (۱۹۸۳). بشیریه، ۱۳۸۶، ص ۵۸-۵۹

عموماً آثار وی با بسبکی ساده و بی تکلف نگارش یافته اند. وی طرفدار ساده نویسی و پرهیز از دشوار گویی است و روشنفکری استفاده از الفاظ مطمئن و پرطمطراق را زیان آور می داند. این فیلسوف بر آوازه اتریشی الاصل که به سال ۱۹۹۴ درگذشت، تأثیر ژرفی بر فلسفه علم و حوزه فلسفه سیاسی داشته است. از آنجایی که وی اساساً فیلسوف علم به شمار می رود بازخوانی افکار و علایق علمی او در فهم و تبیین دیگر حوزه های اندیشه ضروری است.

۴. آموزه عقلانیت انتقادی و تأثیر آن بر نظریه دموکراسی پوپر

پوپر در پایان کتاب جامعه باز و دشمنان آن تأکید می کند که مقصود از نوشتن کتاب یادداشت هایی مطابق خواست و سلیقه خودش در حاشیه اصالت تاریخ بوده است. به گونه ای که رویکرد عقلانیت انتقادی بر فلسفه جامعه و سیاست نیز در آن توسعه و گسترش داده شد. وی معتقد است که اظهار نظر درباره سرگذشت مذهب اصالت تاریخ بدون بحث در مسائل اساسی جامعه و سیاست و اخلاق تقریباً غیرممکن است. این مهم از آن روست که مذهب اصالت تاریخ یکی از اقسام فلسفه اجتماعی و سیاسی و اخلاقی است. (پوپر، ۱۳۸۰ الف، ص ۲۵) پوپر در حدس ها و ابطال ها، سر آغاز ایستار نقادی را به مکتب ایونایی نسبت می دهد. در واقع بازگشت به فلسفه پیشا سقراطیان (که در آن مسأله جهان شناختی و نیز پرسش هایی درباره نظریه شناخت مطرح بود) شعار شورانگیز پوپر است. مطابق نوشته وی، در آن مقطع خاص، لا اقل یک مسأله مهم فلسفی وجود دارد که مورد علاقه متفکرین بود و آن مسأله فهم جهانی است که در آن زندگی می کنیم.

به همین منوال پدیده برخورد فرهنگها در عصر یونان باستان سرمنشأ عقلانیت انتقادی است. منازعه عقلانی و بسط رویکرد انتقادی یونانیان با دیگر فرهنگها نمودار رشد عقلانیت در تمدن غربی به شمار می رود. پوپر قدیمی ترین قطعات عقل گرایی انتقادی را به کسنوفانیس نسبت می دهد و در آثار هراکلیتوس نیز رگه هایی از این رویکر را مشاهده می کند؛ اما بنیان گذار عقل گرایی انتقادی مشخصاً سقراط است که معتقد بود علم، وقوف بر جهل است.

ارتباط میان معرفت و عقلانیت مستلزم رهیافتی نقادانه است. بنا به دیدگاه کانر تون، عقل گرایی انتقادی به اصل ابطال پذیری پوپر گره می خورد. عقل گرایی انتقادی پیامدهای عملی و سیاسی مشخصی دارد. روش کنترل شده آزمون انتقادی برای آنکه موثر باشد مستلزم ضمانت های نهادی است، این روش بر پایه ی یک جامعه «باز» استوار است و همین نوع جامعه را تقویت می کند؛ جامعه ای که در آن دیدگاه های معارض آزادانه بیان شوند، جایی که هرکس آزاد است تا راه حلها را و پاسخ هاسی پیشنهاد دهد و راه حل های پیشنهادی دیگران را نقد کند و نهایتاً اینکه جایی که سیاست های درست در پرتو این انتقادات تغییر می کند. (کانر تون، ۱۳۸۷، ص ۳۵) بسط و پرورش این شیوه فقط در دموکراسی ها امکان پذیر است. بحث و گفتگوی انتقادی که خاص جوامع باز و دموکراتیک به شمار می رود از یک سو در پی اثبات حقانیت طرفین درگیر مباحثه بر نمی یابد و اینکه حق با چه کسی است، و از سوی دیگر هدف آن نیز توافق و اجماع بر سر آن نمی باشد. چرا که ممکن است بر سر مسأله ای اشتباه اجماع

حاصل شود، حال آنکه هدف از عقل گرایی انتقادی و نگرش مدارا گزینی، سوق یافتن به وادی حقیقت و نزدیکی آن است. رشد و ترقی ماحصل چنین فضایی است.

پوپر یونانیان دوران باستان را نخستین کسانی میدانند که گامهای اولیه ای را برداشتند که در طول زمان به خلق جامعه باز، یا به عبارت دیگر، تمدن غربی انجامید. آنها در وهله نخست این کار را با اتخاذ نگرشی انتقادی و عقلانی به باورها و اعتقادات و نهادهای موجودشان انجام دادند. پوپر از این تغییر نگرش به عنوان عمیق ترین انقلاب در تاریخ بشر یاد می کند.

دموکراسی در نگاه پوپر تا آنجا موضوعیت دارد که بتواند کارکردهای زیر را تأمین و تضمین کند:

الف) کندوکاو نقادانه شهروندان از اعمال حکومت

ب) در صورت لزوم تغییر مسالمت آمیز حکومت به وسیله نهادهای همچون انتخابات؛ ولی نمی توان از انتخابات برای تأمین یک نظام توتالیتر سود جست

از ویژگی های اساسی دموکراسی پوپر توجه به عقلانیت و نقد بین الادهانی است. بنابه اصل عقلانیت انتقادی، نظارت مردم بر حاکمان نهایتاً دلالت بر برکناری دارد؛ این مضمون سلبی نظارت از آن روست که فرایند مداوم آزمون و خطا و نیز ابطال، حذف حاکمان را میسر می سازد. دیکتاتور اقتدارگرا جلوی هراتقادی را مسدود می کند و به آسانی حاضر نیست بپذیرد که کسی درباره ی اقداماتش زبان به شکایت بگشاید. از سوی او نخواهد توانست بدون چنین بازخوردی بفهمد آیا اقداماتش در راستای هدف خیر خواهانه و دستیابی به آن است یا نه (پوپر، ۱۳۸۰ ب، ص ۳۰۸) در جامعه بسته و دیکتاتورزده که حقایق در آن مطلق و غیر قابل انکاشته می شود مجالی برای نقد و ابطال سیاست ها باقی نمی ماند. در حالیکه دموکراسی با تأیید انتقادگرایی چنین امری را تسهیل می بخشد. از این حیث دموکراسی عبارت است از فرایند مداوم نقد و ابطال زمامداران.

نقد هابرماس از دموکراسی صوری؛ یعنی سرمایه داری لیبرال و نظریه پردازیش درباره دموکراسی مشورتی، کاملاً متاثر از بحث شناخت شناسی اوست. علایق ابزاری (علوم طبیعی - تجربی و پوزیتیویسم) موجب سلطه دموکراسی صوری می شود، در حالی که دموکراسی همگانی و مشورتی با عقلانیت و شناخت انتقادی و رهایی بخش ممکن می شود. هابرماس به رغم دفاع کامل از دستاوردهای دموکراسی های غربی، تصدیق می کند که وعده های مندرج در قوانین آن دموکراسی ها هنوز به طور کامل برای همه شهروندان تحقق نیافته است.

در حالی که دموکراسی از منظر هابرماس تنظیم رابطه صحیح و قانونی میان حقوق مردم و دولت و حتی حفظ آزادی های شخصی و حقوقی افراد در سیستم سیاسی نیست، بلکه اساساً دموکراسی تجلی آمال و مصالح مردم در حوزه های گوناگون عمومی است. هابرماس آشتی و پیوند منافع و مصالح متعارض جامعه و کنشگران با منافع فرا حوزه های را دور از هر گونه اجبار درونی (میان کنشگران) و اجبار بیرونی از سوی دولت مدنظر دارد؛ دموکراسی ای صوری که بر شکاف بنیادین دولت و جامعه مبتنی است و این رابطه فقط از طریق فرآیند دموکراتیک اصلاح می شود. همچنین دموکراسی ابزاری، از درک ماهیت بین الادهانی سیاست غافل است و عقلانیت ابزاری را به جای عقلانیت مفاهمه ای یا ارتباطی نشانده است. گفتنی است، دموکراسی را بدون وجود حوزه های عمومی که در آن گفتمانی درباره دولت - جامعه و روابط درون جامعه بتواند در آزادی نسبی از دولت انجام شود، نمی توان اندیشید. اگر نیاز به این حوزه تصدیق نشود، موضوع مشارکت گسترده در فرآیند تصمیم گیری امکان پذیر نیست؛ بنابراین جامعه مدنی و حوزه عمومی با دموکراسی پیوندی جدانشدنی دارند. در این راستا هابرماس با توجه و تاکید بر بعد زبانی و ساختارهای ارتباطی انسانی، دموکراسی گفت و گویی خویش را تاسیس می کند. به این معنی که او تنها در زبان این ظرفیت را می بیند که در اجتماع و بین انسان ها، اجماع ایجاد کرده و سلطه و زور را از این حوزه خارج کند. این زبان در مرحله بعد کنش های ارتباطی و مبتنی بر فهم مشترک میان انسان ها را نهادینه می کند و به دموکراسی مشورتی رهنمون می شود.

۵. فلسفه‌ی سیاسی هابر ماس

یورگن هابرماس پس از رساله‌ی دکترایش درباره‌ی فلسفه‌ی «شلینگ»، دست به نگارش مقاله‌های فرهنگی - اجتماعی و فلسفی - سیاسی و یکسری نوشته‌ها در معرفی فیلسوفانی چون، «یاسپرس»، «هایدگر» و «بلوخ» زد؛ اما پس از انتشار رساله‌ی استادی او تحت عنوان «تحول ساختاری گسترده‌ی عمومی» بود که سنگ بنای شهرت علمی او گذاشته شد. هابرماس در این رساله، کارکرد سیاسی و شکل‌گیری افکار عمومی را از نخستین مراحل دمکراسی بورژوایی تا تشکیل دولت‌های مدرن امروزی به دقت مورد بررسی قرار داده است. ارزیابی او در این زمینه، در مجموع نسبتاً بدبینانه است. او نشان می‌دهد که به چه آسانی و سرعتی می‌توان افکار عمومی را در زمینه‌ی اداره‌ی جامعه و مدیریت سیاسی، تحت الشعاع سمتگیری خاصی قرار داد و مضمون معنوی آن را میان تهی ساخت. پیوند متقابل میان دولت و شهروندان جامعه، از مسائل محوری مورد نظر هابرماس در این رساله است. به عقیده‌ی وی، در آغاز، نیاز به گسترش تجارت، با رشد شتابان بورژوازی و تحکیم مناسبات شهروندی همراه است. چنین فرآیندی، نیاز تاجران را به اطلاعات دم به دم افزون می‌کند. این امر، خصلت خصوصی اطلاعات را از میان می‌برد و آن را در مقیاسی وسیع به گستره‌ی عمومی می‌کشاند. بدینسان اطلاعات جاری در جامعه، به واسطه‌ی رشد تجارت و صنعت، خصلتی عمومی به خود می‌گیرد. این گرایش با دخالت فزاینده‌ی دولت در امور تجاری تقویت می‌شود، چرا که دولت ناگزیر است برای تنظیم مناسبات اجتماعی و اقتصادی، نه تنها همواره قواعد مالیاتی بلکه قوانین جدیدتر و پیچیده‌تری وضع کند. به عقیده‌ی هابرماس، همین روند است که به خردگرایی شهروندان منجر می‌گردد و آنان را به «تماشاگران صالح و عاقلی» تبدیل می‌کند که مشروعیت قوانین وضع شده را به بحث و تبادل نظر می‌گذارند و در صورت لزوم با آنها به مخالفت برمی‌خیزند. مردم از دولت انتظار دارند که قوانین و اقدامات خود را توجیه کند. آنان از راههای عقلانی حقوق خود را پی‌گیری می‌کنند و این به این معناست که حاکمان نیز دیگر نمی‌توانند صرفاً دست به اقدامات تزیینی و تحدیدی با بهانه‌ی «حفظ نظم» بزنند، بلکه باید با استدلال، شهروندان را قانع سازند. آنان تنها از این راه است که موفق خواهند شد، مشروعیت قدرت و انحصار قهر خود را تضمین کنند. به نظر هابرماس، در دمکراسی‌های بورژوایی، چنین وظیفه‌ای بطور مستمر از طرف حکومتگران مسخ و میان تهی می‌گردد. چرا که سیستم سیاسی آنطور که باید و شاید، همایشی برای مباحث عقلانی برای حل مشکلات سیاسی نیست، بلکه فقط به سازمانگری در کسوت احزاب تبدیل می‌گردد که سیاست را به نوعی «سیرک انتخاباتی» فرومی‌کاهد؛ سیرکی که مهمترین وظیفه‌ی آن اینست که مردم بر اساس برنامه‌های حتی الامکان ناروشن و قابل تأویل، حزبی را گزینش کنند؛ اما گرایش مردم به این یا آن حزب، مدتهاست خصلت احساسی به خود گرفته و بیشتر تأیید هویت شخصی است تا یک گزینش خردگرایانه‌ی سیاسی. البته هابرماس تأکید می‌کند که چنین سیستمی مادامی عمل می‌کند و پایدار است که دولت بتواند از طریق بهبود شرایط مادی زندگی مردم موجودیت خود را مشروعیت بخشد و در واقع در کسوت «دولت تأمین» ظاهر شود. بدینسان روحیه‌ی مصرفی در نزد شهروندان، جای مشارکت سیاسی را می‌گیرد؛ اما چنانچه دولت به نقش تأمین‌کننده‌ی مایحتاج جامعه بسنده کند، این امکان را نیز از دست می‌دهد که تصمیمات خود را بطور عقلانی به بحث گذارد. در ادوار بحرانهای اقتصادی، وضعیت وخیم دولت کاملاً آشکار می‌شود و این وخامت دامنگیر احزاب متنفع سیاسی نیز می‌گردد. اصولاً بحران اقتصادی اکثراً با بحران مشروعیت احزاب سیاسی و بطریق اولی دولت همراه است. دولتی که همواره خود را در نظر شهروندان به مثابه مرکز هماهنگی تصمیمات عقلانی وانمود ساخته بود، چنانچه قادر به مهار بحران نگردد، موجودیتش به مخاطره می‌افتد. در میان شهروندان روحیه‌ی سیاست‌گریزی و بی‌اعتمادی پرخاشجویانه نسبت به دولت و احزاب سیاسی شکل می‌گیرد. خطرات ناشی از چنین فضایی بطور کامل قابل پیش‌بینی نیست، اما روحیه‌ی سیاست‌گریزانه‌ی مردم، راه را برای چیرگی اندیشه‌های غیرعقلانی در جامعه می‌گشاید و هیولای دیکتاتوری و تام‌گرایی، در افق سیاسی ظاهر می‌گردد. در نوشته‌های آغازین هابرماس، علت اصلی چنین مشکلی در چارچوب بازتولید اقتصادی قابل فهم است، اما در آثار بعدی او، تحلیل وی از چنین مشکلی به مراتب بغرنج‌تر می‌گردد. با این حال یک نکته همچنان در تحلیلهای هابرماس به عنوان نکته‌ی کانونی باقی می‌ماند و آن بحران وفاداری شهروندان نسبت به دولت است که خود به بحران انگیزه برای مشارکت سیاسی شهروندان فرامی‌رویاند. از همین‌رو مشروعیت یا عدم مشروعیت دولت،

بطور مستمر در رابطه با پشتیبانی یا عدم پشتیبانی شهروندان است که به محک زده می شود. دولت باید برای ابرام مشروعیت خود، تصمیم گیریها و قوانین را در معرض سنجش افکار عمومی بگذارد. یورگن هابرماس در فلسفه‌ی سیاسی خود، خواهان حفظ دستاوردهای فلسفه‌ی روشنگری است. او سیاسی کردن مناسبات اجتماعی، یعنی آنچه را که کارل مارکس بدون تشدید پیکارهای طبقاتی توهم می دانست، با اتکاء بر نو کردن گفتمان عقلانی در جامعه امکان پذیر می داند؛ اما وی در عین حال تصریح می کند که چنین روندی خصلتی آرمانی دارد و هیچگاه بطور کامل متحقق نخواهد شد، بلکه می بایست آن را در فرآیندی مستمر، غنی تر، ژرف تر و گسترده تر ساخت؛ بنابراین، چنین امری به منزله‌ی تصویری ایده آل است که می باید کنش و اندیشه‌ی سیاسی ما را متعین سازد. فراتر از آن می توان واقعیت موجود را در مقایسه با این ایده آل سنجید و در این زمینه داوری کرد که وضعیت امروز ما از ایده آل های نظام دموکراتیک تا چه اندازه فاصله دارد.

۶. کارل پوپر (۱۹۹۴-۱۹۰۲) - دموکراسی بازدارنده

پوپر، فیلسوف علم و عالم بزرگ اتریشی در زمینه دموکراسی مهم‌ترین اثر سیاسی او «جامعه باز و دشمنان آن» می باشد. در این کتاب پوپر به نقد آرای دشمنان آزادی‌های دموکراتیک و جامعه باز پرداخته و فلاسفه بزرگی چون افلاطون، ارسطو، هگل و مارکس را مسؤول استقرار جامعه بسته و استبداد سیاسی می شمرد. در حقیقت کل آثار او ملهم از این اندیشه اساسی است که آزادی و حقیقت به هم وابسته‌اند. وی روش عقلگرایی انتقادی خود در حوزه علوم (ابطال پذیری) را به حوزه جامعه و سیاست نیز تسری داد. همچنان که علم از طریق ابطال نظریه‌های مستقر پیشرفت می‌کند، جامعه و سیاست نیز برای پیشرفت خود نیازمند نقد مستمر است. جامعه بسته، جامعه‌ای است که در آن کل حقایق کشف شده به شمار می‌روند، در حالی که بر طبق استدلال پوپر، هیچ‌گاه نمی‌توان حقیقت نهایی را کشف کرد. نمی‌توان فرایند آینده تاریخ را شناخت، زیرا نمی‌توان معرفت علمی آینده را هم‌اکنون پیش‌بینی کرد؛ در غیر این صورت علم آینده هم اکنون در دست می‌بود. جامعه بسته بر اساس این ادعا که مبتنی بر حقایق از پیش تعیین شده است، مجال برای نقد و ابطال سیاست‌ها باقی نمی‌گذارد. مهم‌ترین امتیاز دموکراسی بر دیگر انواع حکومت، به نظر پوپر آن است که در آن می‌توان حکام ناشایست و فاسد را از کار برکنار کرد. به طور کلی به نظر پوپر، دموکراسی با اصل عمومی و کلی حاکم بر اندیشه او یعنی باز بودن جهان و غیرقطعی و ناتمام بودن همه حقایق نسبتی اساسی دارد.

نظریات کارل پوپر در مورد دموکراسی هم مبتنی بر جامعه باز اوست. پوپر اصولاً منکر مردمی بودن حکومت دموکراسی است و آن را یک مغلطه بیش نمی داند. پوپر تعریف کلاسیک دموکراسی را در معنای «حکومت توده مردم» را نمی پذیرد و بر ضرورت باز تعریف دموکراسی اصرار دارد. در تعریف دموکراسی بیان می کند که غرضم از دموکراسی چیزی مبهم و دوپهلوی مانند «حکومت مردم» یا «حکومت اکثریت» نیست، منظورم مجموعه‌ای از نهادهاست (بخصوص انتخابات عمومی، یعنی حق مردم برای برکنار کردن حکومتشان) که نظارت عامه بر حکمرانان و برکنار ساختن ایشان را امکان پذیر سازد و به مردم اجازه دهد به اصلاحاتی که می خواهند دست یابند

مهم‌ترین امتیاز دموکراسی به نظر پوپر بر دیگر انواع حکومت، آن است که می‌توان به وسیله آن حکام ناشایست و فاسد را از کار برکنار کرد. به این ترتیب دموکراسی ها در نگاه او حاکمیت عامه نیست، بلکه نهادهای تجهیز شده ای هستند که خود را از خطر دیکتاتوری حفظ می کنند. دموکراسی با اصل عمومی حاکم براندیشه او یعنی باز بودن جهان و غیر قطعی و ناتمام بودن همه حقایق نسبتی اساسی دارد. در واقع می توان گفت پوپر دموکراسی را ابزاری برای گذار از جامعه بسته به جامعه باز و عزل رهبران ناشایست می داند.

در نگاه پوپر آن وجه سلبی دموکراسی، یعنی امتناع از پذیرش فرمانروایان و برکنار کردن آنان بر وجه ایجابی آن، یعنی انتخاب و نصب فرمانروایان، ارجحیت معرفتی دارد؛ بنابراین ماهیت دموکراسی در نگاه پوپر اساساً وجهی بازدارنده و سلبی دارد. به همین خاطر مدل دموکراسی مورد نظر او را دموکراسی بازدارنده می نامند.

۷. یورگن هابرماس (... - ۱۹۲۹) - دموکراسی مشورتی

هابرماس به نقد عقل ابزاری می‌پردازد و مثل دیگر اعضای مکتب فرانکفورت لبه تیز حمله خود را متوجه پوزیتیویسم می‌کند. هابرماس در نقد از پوزیتیویسم و با هدف برپایی یک مجموعه شناخت جامع، علم تجربی را تنها یکی از سه وجه شناخت انسانی قرار داد. وجه دوم معرفت، تفهم و رابطه میان انسانهاست که با میانجیگری زبان انجام می‌شود. سرانجام در وجه یا ساحت سوم معرفتی هابرماس، علایق آزادی خوانه یا انتقادی است. درواقع هابرماس به نفی رابطهٔ جزمی و یکسویه میان آنچه زیربنای تولیدی و مناسبات روبنایی گفته می‌شود، تمایل داشت. این وضعیت در اصطلاح جهان زیست که هابرماس بکار می‌برد، به خوبی آشکار می‌شود. در بخش زیست جهان یا همان حوزه عمومی مردم از طریق کنش ارتباطی درصدد درک یکدیگر برمی‌آیند نه تأثیرگذاری بر دیگر بازیگران. از نظر هابرماس، نظام که منظور فرآیند عقلانیت ابزاری در چهارچوب تمدن بورژوازی است و عناصر اصلی آن قدرت و سرمایه است، حوزه‌هایی از جهان-زیست را تسخیر کرده است که برای چاره-جویی آن باید به عقلانیت ارتباطی یا کنش تفهیمی دست یافت

در مدل دموکراسی هابرماس که به دموکراسی مشورتی معروف است، جنبش‌های اجتماعی بازیگران اصلی شکل دهی اراده دموکراتیک می‌باشند و این جنبش‌های اجتماعی باید در مقابل دولت و بخش اقتصاد که به استثمار جهان زیست (ارزش‌های اجتماع و خانواده) می‌پردازند، مقاومت کنند. از نظر هابرماس بسیج جنبش‌های اجتماعی در جامعه مدنی کمک مهمی به توسعه دموکراسی می‌کند. در حقیقت هابرماس خوش بین‌ترین نظریه پرداز در خصوص امکان تحقق دموکراسی در جوامع پیچیده معاصر است. هابرماس دموکراسی را حاکمیت مردم بر اساس ارتباطات آزاد و مبتنی بر بحث و تبادل نظر و معاشرت و انجمن می‌داند و منظور از دموکراسی مشورتی همان حاکمیت مردم بر اساس تبادل نظر مبتنی بر اصول اخلاقی و اجماع عقلانی است. مدل دموکراسی هابرماس مبتنی بر این اصول می‌باشد؛ وضعیت کلامی ایده‌آل و اخلاق گفتگو - تبادل نظر دموکراتیک - حاکمیت قانون اساسی

۸. نتیجه‌گیری

پوپر به گونه‌ای هوشمندانه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی خود را بر مبانی علمی و فلسفی اش استوار می‌سازد و مضمون آن را به سایر مقولات دیگر، از جمله دموکراسی تعمیم بخشیده است. نظریهٔ دموکراسی پوپر در نقض سؤال مشهور افلاطون (چه کسی باید حکومت کند؟) و متأثر از رویکرد علمی و معرفت‌شناختی او شکل گرفته است. وی در این راستا حاکمیت فضلا، مردم و اکثریت را رد می‌کند و بر آن است که می‌بایستی به وجه سلبی دموکراسی، یعنی امکان نفی حاکمیت مستقر و برکناری فرمانروایان ناشایست بها داده شود. رویهٔ دیگر این رهیافت ممانعت از ظهور دیکتاتوری است. با توجه به ایضاح و ارزیابی آرا و اندیشه‌های پوپر در این پژوهش به وضوح می‌توان نتیجه گرفت که نظریهٔ دموکراسی پوپر بر اساس مبانی علمی و فلسفی او بنیاد گذاشته شده است. سرشت نظریات فلسفی و به تبع آن نظریات سیاسی پوپر، اساساً سلبی محور است. از اینرو مطابق دیدگاه پوپر دموکراسی شیوه‌ای برای برکناری حاکمان توسط احاد مردم است. ضابطه پوپر برای تمییز علم از شبه علم، یعنی ابطال پذیری، ملاک تمایز دموکراسی از سایر اشکال حکومت قرار گرفته است. پوپر بر اساس اصل عقلانیت انتقادی معتقد است که کاربرد آن در سیاست، عبرت آموزی از اشتباهات، انتقاد و بحث آزاد درباره اقدامات حکومت است. درواقع نظریه دموکراسی وی بر همین شالوده پی ریزی شده است. روش مهندسی تدریجی اجتماعی، مینا قرار دادن اصل سودنگری منفی و تأکید بر لغزش پذیری انسان و نقادی پوپر از پوزیتیویسم تماماً بیانگر دغدغه‌های عمیق و سیاسی پوپر به شمار می‌روند که در دموکراسی بازدارندهٔ او به مثابهٔ تنها شیوهٔ حکومتی قریب به حقیقت تبلور یافته اند پوپر معتقد بود هیچ نظریهٔ علمی مسجل و اثبات شده، قطعی نیست و شناخت علمی، ماهیتی غیرقطعی و غیرنهایی و حدسی دارد. از این حیث باید از طریق آزمون سنجیده شوند تا بتوان آنها را رد یا تکذیب کرد. پس باید نظریه‌های علمی را چنان تنظیم کنیم که به سهولت قابل انتقاد و ابطال باشند؛ زیرا دانش از طریق رد و نقد پیشرفت می‌کند. این آموزه به نوعی در آموزه‌های روشی و شناخت‌شناسی پوپر

بازتاب یافته است. این مسأله آنگاه وضوح بیشتری به خود می‌گیرد که مبانی و آموزه‌های جامعه‌باز وی مورد تعمق و تأمل قرار داده شود. دموکراسی امکان آن را فراهم می‌کند که سیاست‌های دولت همچون فرضیاتی تلقی شوند که باید مدام در معرض حک و اصلاح قرار گیرند. سیاست‌گذاری ذاتاً متضمن تبعات پیش‌بینی نشده است و هرچه بحث و انتقاد درباره آن بیشتر باشد، امکان توفیق آن بیشتر است؛ زیرا انتقاد، احتمال حذف خطا را افزایش می‌دهد. خطا در تصمیمات سیاسی، همانند نظریه‌های علمی، وقتی آشکار می‌شود که انتقاد ممکن باشد و این خود مستلزم وجود جامعه‌باز و تکثرگراست. ضرورت حفظ آزادی و زدودن آثار و تبعات منفی، اجتناب از خشونت و اصلاحات گام به گام و غیر انقلابی، پذیرش ایده عدم معرفت‌یقانی و بسط رهیافت انتقادیگری به عنوان اصول و بنیان جامعه‌باز، نظریه دموکراسی پوپر را تقویت و این احتجاج او بر بربطلان دیگر اشکال حکومتی، به ویژه رژیم‌های توتالیتر و جبار را مستدل می‌سازد به گونه‌ای که تا کنون برهانی بر ابطال و کذب آن اقامه نگردیده است. نتیجه مشخص و اجمالی از مباحث ذکر شده فوق را می‌توان در این گزاره ایجابی خلاصه می‌گردد؛ به این معنا که "مهمترین مبانی و مؤلفه‌های تبیین شده در این پژوهش که برخاسته از رهیافت شناخت‌شناسی و روش‌شناسی کارل پوپر هستند سبب شکل‌گیری و بسط نظریه دموکراسی او گردیده است." پوپر، زندگی را یک جریان حل مسأله می‌داند؛ از حل مسأله‌ای به مسأله دیگری می‌رسیم و مسایل در زندگی هیچ وقت تمام نمی‌شود. بر همین اساس، در حوزه کیهان‌شناسی یا هستی‌شناسی، به یک جهان باز، در حوزه معرفت‌شناسی به یک «شکاکیت پویا»، در سطح جامعه یا اجتماع، به یک «جامعه باز» و در حوزه تاریخ به یک «آینده باز» قابل است. حتی روش‌شناسی مورد نظر پوپر، چه در سطح نظری یعنی علم و فلسفه و چه در سطح عملی یعنی اجتماع و سیاست، متناسب با تغییر و تحول و سیلان است در سطح نظری، روش آزمون و خطا و مراحل چهارگانه روش علمی (۱- مسأله ۲- ارایه نظریه یا راه حل ۳- حذف خطاهای راه حل ۴- مسأله جدید)، و در سطح عملی، مهندسی جزء به جزء یا روش اصلاحی متناسب با جهان و جامعه همیشه در حال تغییر و تحول هستند. براین اساس، پوپر برای مدیریت یک جامعه همیشه در حال تغییر و تحول یا همان جامعه باز، حکومت دموکراتیک را ارایه می‌دهد. به نظر او، دموکراسی مجموعه‌ای از نهادهای حقوقی و قانونی است که به شهروندان اجازه می‌دهد در صورت لزوم، حاکمان را با روش‌های مسالمت‌آمیز هم چون انتخابات و بدون خشونت و خونریزی عوض کنند. به نظر پوپر، دموکراسی یک شیوه عقلانی و علمی برای اداره جامعه است. ایشان، دموکراسی را فقط یک اسم و واژه می‌داند که برای اختصار‌گویی برای راه حل مسأله اصلی فلسفه سیاسی انتخاب شده است. به نظر او، مسأله اصلی فلسفه سیاسی این است که چگونه می‌توانیم از دیکتاتوری جلوگیری کنیم؟ بنابراین دموکراسی را مجموعه‌ای از نهادهای حقوقی و قانونی یا، به عبارت دیگر، ابزار و وسیله‌ای برای جلوگیری از دیکتاتوری می‌داند. دموکراسی مورد نظر پوپر، اصلاً حکومت مستقیم مردم نیست، بلکه یک حکومت انتخابی و نمایندگی است. حتی، به نظر او، دموکراسی هیچ وقت حکومت مردم نبوده و نیست، بلکه داور یا قضاوت عامه است. ایشان، بهترین شکل دموکراسی را نظام دو حزبی می‌داند که در آن تشکیل یک دولت اکثریت و تعویض آن راحت‌تر است، و در مقابل، در نظام‌های کرسی به نسبت آراء، تعدد احزاب باعث می‌شود که تشکیل دولت سخت‌تر شود و نهایت یک دولت ائتلافی و یا یک دولت اقلیت بر سر کار می‌آید که پاسخ‌گو خواهد بود و تعویض آن مشکل خواهد بود. حکومت دموکراتیک پوپر، در حوزه سیاسی یک حکومت حمایتگر و با برخی نقش‌های پدرسالارانه و هم‌چنین در حوزه‌های اقتصادی و فرهنگی نیز دارای نقش‌های مداخله‌گرایانه است. به نظر پوپر، حکومت دموکراتیک، پیش شرط نهادی آزادی سیاسی و آزادی سیاسی هم پیش شرط آزادی‌اندیشه و انتقاد و اینها هم زمینه رشد جامعه، علم و فلسفه و عقل می‌باشد. به نظر پوپر، حکومت دموکراتیک آن قدر اهمیت و اولویت دارد که بخاطر ایجاد آن می‌توان به طور استثنایی از روش‌های انقلابی و رادیکال نیز استفاده کرد. به نظر ایشان، دموکراسی از نظریه‌های فلسفی همواره صادق و بنیادین به شمار می‌رود که می‌توان با استفاده از استدلال‌های نادرست فلسفی از آن دفاع کرد. بر این اساس، برای حفظ دموکراسی‌ها توصیه می‌کند که می‌توان در برابر دشمنان قسم خورده آن از روش‌های حذفی و خشونت‌بار استفاده کرد. هر دو فیلسوف از حوزه عمومی و جامعه‌ای که از ویژگی دیالوگ آزاد برخوردار باشند، دفاع می‌کنند. هر چند هابرماس و پوپر حوزه متفاوتی در علوم و علوم اجتماعی دارند، اما هر دوی آنها را می‌توان انتقادگرا نامید، با این تفاوت که یکی انتقادگرای وابسته به مکتب فرانکفورت و دیگری انتقادگرای

عقلانی است که تفکرات بزرگانی چون افلاطون و مارکس را مانع ایجاد جامعه باز می‌داند و با انتقاد از روش‌های معمول حصول علم، مانند استقراگرایی، بر حوزه دیگری از انتقاد وارد می‌شود؛ به هر حال، هر دو اندیشمند را می‌توان در حوزه انتقاد گرایبی قرار داد. مسئله‌ی مرکزی در اندیشه‌ی فلسفی هابرماس، شیوه‌ی عملکرد دموکراسی‌های مدرن و دغدغه برای تعمیق آن است. در بررسی‌های او، توجه به عوامل بازدارنده و تهدیدکننده‌ی دموکراسی جای ویژه‌ای را اشغال می‌کند. هابرماس هوادار پیگیر شرکت‌فزاینده‌ی مردم در تصمیم‌گیری‌ها از طریق مشارکت سیاسی است و افکار عمومی آگاه را مطمئن‌ترین وثیقه‌ی جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت سیاسی می‌داند. او معتقد است که می‌باید با استفاده از همه‌ی امکانات و ابزارهای موجود، از بروز قهر و خشونت در جوامع امروزی جلوگیری کرد، چرا که قهر و خشونت، همواره به تقویت نیروهای غیردموکرات و ارتجاعی در جامعه منجر می‌گردد. در جهان بینی هابرماس، نظریه‌های فلسفی از اهمیت زیادی برخوردارند، زیرا این نظریه‌ها نه فقط قادرند پیامدهای تکامل جوامع انسانی را آشکارتر سازند و نیز ذهنیت اجتماعی برای دستیابی به جهانی بهتر را شاداب و زنده نگاه دارند، بلکه همچنین می‌توانند نقش تشویق‌کننده‌ی برای شرکت‌فعال‌تر مردم در زندگی سیاسی ایفا نمایند. هابرماس بر این نظر است که با تکامل دموکراسی‌های مدرن، انسانها بطور فزاینده از آموزش و تحصیلات بالاتری برخوردار می‌شوند و با توجه به گسترش شتابان ارتباطات و نقش فراگیر وسائل ارتباط جمعی، دستیابی آنان به اخبار و اطلاعات سهل‌تر می‌گردد و این امر به نوبه‌ی خود در تعمیق شناخت آنان نسبت به پدیده‌های پیرامون تأثیر مثبت می‌گذارد. وی تصریح می‌کند که اصولاً در عصر اطلاعات و ارتباطات ماهواره‌ای، نمی‌توان انسانها را در زمینه‌ی اشتغال و غیره بطور فزاینده از آموزش‌های عالی‌تر بهره‌مند ساخت و بطور همزمان در جهت تعمیق سیاسی آنان کوشید. وی چنین امری را متناقض (پارادوکسال) می‌داند. به طور کلی می‌توان گفت هابرماس و پوپر از آنجا که در مکتب خود با یکدیگر تفاوت اساسی دارند، در روش‌شناسی خود به نکات مشترک کمی برخوردار هستند، اما اشتراکات ضمنی و غیرمستقیمی می‌توان در بین نظریات، آرمان‌ها و روش‌های آنها پیدا کرد.

منابع

۱. پوپر، کارل ریموند (۱۳۶۸)، حدس‌ها وابطالها، ترجمه احمد آرام، تهران: شرکت سهامی انتشار
۲. "اندیشه‌ی ای درباره تئوری وکارکرد حکومت مردم‌سالاری"، بر گردان کورش زعیم، ماهنامه اطلاعات سیاسی-اقتصادی، شماره ۱۴۲-۱۴۱.
۳. جامعه باز و دشمنان آن، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.
۴. جست وجوی همچنان باقی، زندگی‌نامه فکری خودنوشت، ترجمه سیامک عاقلی، با گفتاری در معرفی آرای نظری و سیاسی پوپر، تهران: نشرگفتار، چاپ اول.
۵. لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک، چاپ اول.
۶. نانس، نصرالدین وحسین هرسیچ (۱۳۸۴)، پوپر ودموکراسی: (نقد وبررسی نظریات پوپر درباب دموکراسی)، اصفهان: انتشارات مهرقائم، چاپ اول.
۷. شی‌یر مر، جرمی (۱۳۸۶)، اندیشه سیاسی کارل پوپر، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: نشر ماهی، چاپ اول.
۸. لسناف، مایکل ایچ (۱۳۸۰)، فیلسوفان سیاسی قرن بیستم، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک، چاپ اول.
۹. پل کانرتون، ترجمه حسنی چاوشیان، تهران: نشر اختران، چاپ دوم.
۱۰. هابرماس، یورگن (۱۳۸۶)، جهانی شدن و آینده‌ی دموکراسی: منظومه‌ی پسا‌ملی، ترجمه کمال پولادی، تهران: نشر مرکز، چاپ چهارم.
۱۱. نجاتی، سید محمود، حق و وظیفه شهروندی در فلسفه سیاسی هابرماس، رساله دکتری علوم سیاسی به راهنمایی دکتر عباس منوچهری، دانشگاه تربیت مدرس، بهار ۱۳۸۴

A Comparison and Explanation of Democracy in the Thoughts of Jürgen Habermas and Karl Popper

Seyed Abbas Ghorashi

Ph.D. candidate of political science, political thought discipline

Abstract

Karl Raimund Popper's reading of the concept of democracy has an epistemological distinction with those of other political thinkers. Popper's intellectual discussions and criticisms in the area of political thought and democracy are consistent with his philosophical assumptions. From this point of view, he insists on the need to redefine democracy. He challenges the classical conception of the people category on the one hand and prefers the negative aspect of the role and position of people to its positive aspect on the other. Epistemologically, it is influenced by his Greek Pericles attitude (430 B.C) and Socratic understanding. He believes that the foundation and base of democracy is implicit in the words of Pericles, in the sense that "we all cannot rule, but can judge it". Popper links the philosophy of his science and his political views, particularly with regard to democracy. Democracy, from Habermas's perspective, does not have to do with regulating the correct and legitimate relationship between the rights of the people and the government and even with the preservation of people's personal and legal freedoms in the political system; rather it is the manifestation of people's aspirations and interests in various public areas. Habermas considers reconciling and linking the conflicting interests of the community and actors with transcendental interests far from any internal coercion (among the actors) and external imposition by the government; formal democracy is based on the fundamental divide of state and society, and this relationship is reformed only through the democratic process.

Keywords: Popper, Habermas, Democracy
